



## پنج شنبه ۵ شهریور ماه ۱۳۸۸

### سرنگون باد حاکمیت قاتلان

### برقرار باد حاکمیت مردم



### فاز جدید حکومت نظامی

نیروی انتظامی اعلام کرد از هفته آینده در منطقه شش شهر تهران که شامل محدوده دانشگاه تهران، انقلاب، کارگر، امیرآباد، یوسف‌آباد و عباس‌آباد است، «طرح انضباط اجتماعی» به اجرا در خواهد آمد.

سرهنگ مهدی احمدی، رئیس مرکز اطلاع‌رسانی پلیس تهران بزرگ، به خبرگزاری کار ایران، ایلنا، گفت: «طرح انضباط اجتماعی به منظور اجرای قانون و ایجاد انضباط از هفته آینده در منطقه شش تهران برگزار می‌شود.»



### بیانیه کانون نویسندگان ایران در حمایت از صدای شکنجه شده ها

بر اساس موازین مبتنی بر حقوق به رسمیت شناخته‌شده‌ی انسان و حتی قانون اساسی حاکمیت کنونی، ولو این که جرم فردی در دادگاه به اثبات رسیده باشد، مجازات آن فرد نافی حقوق انسانی‌اش نیست. به بیان ساده‌تر، حتی مجرمان – چه رسد به متهمان – را نیز نباید و نمی‌توان از حقوق انسانی‌شان محروم کرد. حال آن که – اگر نخواهیم در مورد رژیم پیشین سخن بگوییم – حدود سی سال است که ما در جامعه‌ی ایران شاهد آن‌ایم که حقوق زندانیان به طور کلی و زندانیان سیاسی به طور خاص، حتی در جایگاه متهم یعنی پیش از آن که جرم آنان در دادگاه به اثبات برسد، به شدیدترین نحو نقض می‌شود. از جمله‌ی این موارد نقض آشکار حقوق و پایمال کردن حیثیت انسان‌ها، تجاوز جنسی به دستگیرشدگان حوادث اخیر است که اکنون به‌درستی مورد بحث و گفت‌وگوی عموم مردم قرار گرفته است. البته تجاوز جنسی به زندانیان سیاسی برای درهم‌شکستن و وادار کردن آن‌ها به اعتراف علیه خود به هیچ وجه محدود به حوادث اخیر نیست و گزارش‌های بسیاری در مورد انجام این عمل با زندانیان سیاسی به‌ویژه زندانیان دهه‌ی شصت وجود دارد که بی‌تردید باید به همه‌ی آن‌ها رسیدگی شود.

ویژگی این شکل از هتک حرمت انسان که دست بازجویان شکنجه‌گر را در انجام آن باز می‌گذارد این است که فرد قربانی از بیان آن چه بر او رفته است شرم دارد. در واقع، شکنجه‌گرانی که مرتکب این عمل ننگین و ضدانسانی می‌شوند با تکیه بر همین کتمان واقعیت توسط قربانی است که از آن به عنوان حربه‌ای برای به تسلیم کشاندن زندانی استفاده می‌کنند. اما خوشبختانه اکنون مردم

می‌بینند که افرادی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند آن را با شجاعت اخلاقی نزد افکار عمومی افشا می‌کنند و از این کار هیچ ابایی ندارند، که امری است ستودنی و در راستای معرفی و مجازات آمران و عاملان این گونه نقض حقوق و حیثیت انسان.

کانون نویسندگان ایران که پیش از این خواستار مجازات تمامی مسیبان کشتارها و پایمال شدن حقوق انسان‌ها در هر رده و مقامی شده است، از این حرکت دستگیرشدگان، به‌ویژه جوانان قربانی تجاوز، استقبال می‌کند و خطاب به آنان اعلام می‌دارد که بیان واقعیت این تجاوز برای مردم نه‌تنها کوچک‌ترین خدشه‌ای به شخصیت آنان وارد نمی‌سازد بلکه کمک می‌کند که جامعه از این گونه غده‌های چرکین پاک شود. این جوانان باید بدانند که در قلب تک‌تک انسان‌های شریف و آزاده قرار دارند و جامعه به گرمی آنان را در آغوش خود جای خواهد داد و گل نثارشان خواهد کرد.

افشای تجاوزهای جنسی مصداق بارز پای‌بندی به آزادی بیان است!

کانون نویسندگان ایران

۳ شهریور ۱۳۸۸

### ده سال زندان و تبعید برای یک دانشجوی

دانشجوی زندانی حسن ترلانی ۲۲ ساله روز یکشنبه ۲۵ مردادماه برای چندمین بار به دادگاه انقلاب برده شد و روز سه شنبه ۳ شهریور ماه به خانواده و وکیلش خانم نسرین ستوده اعلام شد که به ۱۰ سال زندان و تبعید به زندان مرکزی کرمان محکوم شده است.

زندانی سیاسی حسن ترلانی روز یکشنبه ۱۴ تیر ماه که به شعبه ۲۲ دادگاه انقلاب برده شده بود. اتهامات نسبت داده شده (محرابه، اقدام علیه امنیت، تبلیغ علیه نظام و اتهامات دیگر) را رد کرده بود و آنها را ساختگی و فاقد هرگونه وجهی قانونی دانسته. محسنی رئیس شعبه ۲۲ دادگاه انقلاب خطاب به دانشجویی در بند اظهار داشت که از وزارت اطلاعات در این باره استعلام خواهد خواست.

لازم به اشاره است که زندانی سیاسی حسن ترلانی ۲ اسفند ماه در پی یورش مامورین وزارت اطلاعات دستگیر شدو ۱۹۰ روز است که از بازداشت او در بند ۲۰۹ زندان اوین می گذرد. ۸۸ روز آن را در سلولهای انفرادی تحت شکنجه های جسمی و روحی بسر برده است.

### کارخانه های بزرگ اراک

### در معرض تعطیلی

همزمان با اعتصاب کارگران کارخانه واگن سازی پارس در اعتراض بر سر حقوق معوقه خود، خبرها حاکی از طرح مافیای پاسداران سرمایه دار در شهر اراک مبنی بر تعطیل سازی سه کارخانه بزرگ این شهر است.

تمرکز تصمیم گیری های اجتماعی در دستان مافیای نظامی، امنیتی، مالی حاکم، باعث شده است تا تولید اجتماعی، امنیت شغلی و رفاه اجتماعی به راحتی فدای سوداندوزی اقلیت حاکم بر کشور شود. در تازه ترین مورد، تبدیل کاربری زمین های صنعتی به زمین های مسکونی در شهر اراک در دستور کار بخشی از این مافیا قرار گرفته است. اجرای چنین طرحی، منافع مالی بادآورده ای را از تفاوت ارزش زمین های صنعتی با زمین های مسکونی نصیب سرتیپ های سرمایه دار می کند. تعطیلی سه کارخانه صنعتی و جایگزینی آن با شهرک های مسکونی، بخشی از تاخت و تاز طبقه حاکم بر منافع جامعه به طور کل، و منافع طبقه کارگر به طور ویژه است. کار، رفاه و آزادی کارگران به درهم شکستن قدرت طبقه حاکم گره خورده است.

صداو سیما جشنی در پارک لاله ترتیب بود به مناسبت ولادت. در آن ساعت شلوغ مردم علنا از پیوستن به جنگ صداو سیما امتناع ورزیدند. تلویزیون جرات نکرد در مراسم پخش مستقیم قلیل شرکت کنندگان را به تصویر بکشد. اشکالی از اعتصاب نیز تمرین شد که اگر با اطلاع رسانی قویتری دنبال شود واقعا می تواند نقش بسزایی در جریان حوادث بگذارد. شنبه از مراجعه به ادارات دولتی پرهیز شد. اما تحریم SMS چنان همگانی است که آهنگ دریافت پیام اطرافیان را به تعجب وا می دارد.

تابستان امسال اگر خیلی تند نرفته باشیم زنان ایران یک پیروزی بزرگ در به عقب نشاندن ارتجاع فاشیستی اسلامی برداشتند. گشت های ارشاد هرگز نتوانستند اظهار وجود کنند. گشت هایی که طی دو سال گذشته با مقاومت زنان در صحنه های برخورد با پلیس صحنه هایی آفریدند که پیش از وقایع اخیر دنیا را تکان داد. رژیم اما هراسید که تکرار چنین برخوردهایی با پلیس به حوادث بزرگتری بیانجامد که از کنترل آنان خارج شود.

مقاومت همچنان ادامه دارد. افتان و خیزان. مردم در این با هم بودن خلاقیت به خرج می دهند، شیوه های نو می آموزند و تجربه می کنند. مقاومت ادامه دارد هر روز به شیوه ای، کسی به شکست فکر نمی کند.

بسیچی می گویند را می زنند  
«دیشب دو نفر از بچه های محل ما را بردند»  
«دیشب گروهی پرس و جو می کردند که این که شب ها مرگ بر خامنه ای می گوید کدام خانه است»  
تحقیقات محلی می کنند و جستجوی گسترده ای برای یافتن آنان که عکس هایشان در رسانه ها نماد ایران انقلابی شده اند را بیابند.

دیوارنوشته ای در خیابان به زور یک طرفه شده می گوید:

«با یک طرفه کردن خیابان نمی توانید کشورم را صاحب شوید»

رژیم می پندارد مقاومت مردم را شکسته! جاده های تهران-شمال اما چیز دیگری می گوید. این هم شکلی از مبارزه است ماشین ها هر آنچه نمادی از مقاومت است از اتومبیل های آویزان می کنند و دست های خود را به علامت پیروزی که این روزها در تهران جرم است بلند می کنند و در تونل ها باز مرگ بر دیکتاتور و خامنه ای طنین انداز می شود. بعید نیست که تا چندی دیگر پای لباس شخصی ها به آن جا هم برسد.

دوستی دیده در صف عابر بانکی که مشکل فنی پیدا می کند مردم آنجا نیز شعار دادند.



### تهران و مقاومت

پنجه های رنگی بر در و دیوار خیابان. دیوار نوشته ها هر روز سانسور می شود ولی اراده ای هر روز هرجا و هر ساعت است که خشم خود را بر دیوار می نگارد: «مرگ بر خامنه ای قاتل». مرگ بر دیکتاتورها دیگر مستقیم قلب دیکتاتور را نشانه رفته اند.

محله ها پر شده از نوجوهای وحشت. هر روز همسایه ای دیده هایشان را در محله به گوش همسایگان می رساند. در محله و مساجد محل رد کسانی که در پشت بام ها فریاد الله اکبر مرگ بر دیکتاتور مرگ بر خامنه ای و مرگ بر

### دو راه حل، دو مسیر متفاوت

امیر.ک

مخاکمه مخالفین سیاسی حکومت در بیدادگاههای جمهوری اسلامی ادامه دارد. عجیب نیست که پس از ده سال تخطئه ی نظری مقاومت، فداکاری بر سر ارزش های انسانی، جامعه گرایی، و نیز دفاع از منافع شخصی و خصوصی، دم غنیمتی سیاسی، و چانه زنی، رهبران سیاسی جریان اصلاح طلب به نوبت از کرده های خود ابراز ندامت کرده و در محکمه از تعهد قلبی خود به جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه سخن می گویند. هواداران آنها نیز در یادداشت های اینترنتی خود به کرات از ضرورت تن دادن به اجبار حاکمان سخن می گویند و اینکه نیازی به مقاومت نیست، جامعه حقیقت را می داند. شما خود را نجات بدهید. آنچه از تجربه پیشین مشاهده کرده ایم، معمولا فعال مورد نظر بعد از آزادی از زندان به غرب می رود و فعالیت پیشین سیاسی خود را ادامه می دهد. در مراکز تحقیقی و انتشاراتی شروع به کار می کند و در هر تلاطم اجتماعی، دوباره چون نظریه پردازی عالم به میان می جهد و از بلندگوهای متعدد اظهار می کند که جامعه به طور تدریجی به سوی اصلاح پیش خواهد رفت و اتفاقا

ممکن است بگویند نگارنده ی این سطور چشمان خود را بر وضعیت دهشتبار زندان های حکومت بسته است. اما آیا رهبرانی که در خارج از زندان ها به سر می برند، بر سر این دو راهی کدام راه را انتخاب کرده اند؟

بعلاوه، برای دگرگون کردن شرایط زندان های جمهوری اسلامی چه باید کرد؟ بله، مشتکی قاتل و جنایتکار بر دادگاه ها و زندان ها حکم می رانند. اما برای پایان دادن به این وضعیت چه باید کرد؟ راهی به جز مقاومت، پایداری و قداکاری جمعی وجود دارد؟ آیا راهی به جز تلاش همگانی برای به زیر کشیدن این طبقه حاکم جنایتکار وجود دارد؟ تلاشی که فداکاری جمعی جزئی از آن است. لازم نیست از دفاعیات سعید محسن ها و خسرو گلسترخی ها و کرامت دانشیان ها و فداکاری های بزرگ دهه ۵۰ و ۶۰ مثال آورد. همین مردم عادی کوچه و خیابان ها، ندا ها و کیانوش آساها و بسیاری دیگر بزرگ ترین فداکاری ها را بر عهده گرفتند. آن میلیونها انسانی که به رغم هراس گلوله و شکنجه، به خیابان ها آمدند مسیرشان دیگرگونه است از کسانی که مقاومت، فداکاری، و از خودگذشتگی را در جوک های تهنوع آورشان به تسخر می گیرند. بخشی از حاکمان توان و آرمان درهم شکستن نظام کشتار را ندارند. اینک مردم اعماق و اینک سیاستی نوین.

اشخاص معین، دست به سرقت آشکار ثروت اجتماعی می زنند. علم اجتماعی مدرن را تحقیر می کند و به یاوه گویی های قرون وسطایی و تفکراتی آلوده و مضر به حال انسانیت خوشامد می گوید. آیا با محکوم کردن لفظی این روندها می توان حاکمیت را از ادامه راه خود منصرف کرد؟ ناراضیاتی گسترده ی جوانان، زنان، روشنفکران و کارگران از غارت مسلم و سرکوب عریان خود به تنهایی برای متوقف کردن طبقه حاکم کافی است؟

هم در جامعه به صورت کل و هم در عرصه ی سیاسی، منفعت جمهوری اسلامی در تداوم مسیر سی ساله خود و استثمار و سرکوب مطلق جامعه و مخالفین سیاسی خود است. برای آنانی که بقای جمهوری اسلامی به معنای مرگ روزمره ی آنها در کارخانه های ستم و خیابان های کشتار هستند، پاسخ به طبقه حاکم متفاوت است از کسانی که در نظام اجتماعی موجود همواره سهم بر بوده و هستند. آن گروه های اجتماعی که در لایه های ممتاز و فرادست جامعه هستند نیازی به مقاومت ندارند. زندگی برای آنها زیباست. آنها می توانند در مورد گذاری رؤیایی به نظام حکومتی که منافع اقتصادی سیاسی آنها را بیشتر لحاظ کند خیالپردازی کنند. در دو راهی انقلاب اجتماعی یا بقای نظم موجود، آنها به سوی نظم موجود می چرخند.





## شکنجه، سرکوب و مقاومت

نویسنده: **فلیسیتاس ترویه\***
ترجمه: اعظم نوراله خانی

«من قربانی نیستم، من زنی هستم که سکوت نمیکند و کسی که – علیرغم درد و رنج – شکایتش را پس نمیگیرد. نه از آنرو که به سیستم قضایی دولت اعتقاد دارم، بلکه چون نمیخواهم در بازی آنها شوم و اجازه دهم همه چیز فراموش گردد. مردم باید بدانند چه اتفاقی افتاده است و بفهمند که اگر آن را بپذیریم، تکرار خواهد شد. ما نمیتوانیم و نباید بگذاریم آنان از مجازات بگریزند.»

(نامه ی نورما خیمِنس، زندانی سابق سیاسی در مکزیک)

قبل از هر چیز مایلم از کمیته برگزارکننده که مرا دعوت کرد و فرصت صحبت در این همایش را برایم فراهم آورد، تشکر کنم.

من روانکاو و روان درمانگر هستم و با «انجمن مبارزه با شکنجه و مصونیت از مجازات»(۱) در مکزیک کار میکنم. این «انجمن» یک سازمان مستقل حقوق بشرست که محور کارش، مسأله شکنجه، گرد هم آوردن بازماندگان شکنجه، خانواده هایشان و تیمی از کارشناسان پزشکیست.

از جمله فعالیتهای اصلی ما، حمایت از شکنجه شدگان، ارائه کمکهای پزشکی، روان درمانی و قانونی به آنان است. و ما این بازماندگان را در راه طولانیشان به سوی دستیابی به عدالت همراهی میکنیم. همچنین میکوشیم آگاهی عمومی نسبت به این مسأله را بالا ببریم، در رابطه با شکنجه اسناد لازم را گرد آوریم و تحقیق کنیم و نیز سایر کارشناسان را آموزش دهیم.

همچنین بخش زیادی از کار ما در داخل زندانهاست، زیرا تعداد زیادی از شکنجه شدگان بر اساس اعترافاتی که زیر شکنجه کرده اند یعنی اعتراف به جرمی که هرگز مرتکب نشده اند، یکی از تاکتیکهای متداول پلیس در مکزیک، مجبورکردن زندانی به امضای ورقه های سفیدی است که بعد بازجویان هرچه دلشان بخواهد در آن مینویسند و از آن به عنوان اعتراف در دادگاه استفاده میکنند، به زندانهای طولانی مدت محکوم شده اند.

انگیزه یا فلسفه ی کار ما را شاید بتوان به این شکل جمعبندی کرد: مبارزه برای دنیایی بهتر راهی دراز است و نمیتوانیم بگذاریم کسی در این مبارزه از دست برود. شکنجه اثرات ویرانسازی بر انسان دارد و وظیفه ی ما، به عنوان یک رفیق، حمایت از شکنجه شدگان است.

این روزها درباره سرکوب، شکنجه، زندان و اثرات مادام العمر آن بر افراد، فراوان شنیده ایم. تمام روایات پر است از درد و رنج و تصور میکنم، میتوان گفت که در موارد بسیاری، تحمل این فجایع، زندگی، رویاها، برنامه ها و چشم اندازهای شکنجه شدگان را دگرگون کرده است.

این سمینار، یادبود کسانی است که جان باختند و بیرحمانه کشته شدند زیرا برای سیستم سیاسی کشورشان که برای تغییر آن مبارزه میکردند، خطرناک بودند. مهم است که هیچ یک از آنان را فراموش نکنیم، چرا که مبارزه و مرگشان بخشی از حافظه تاریخی ایران است، درست به مانند بسیاری که در کشورهای دیگر کشته شدند و همان اهداف را در کشور خود نمایندگی میکردند.

تعداد زیادی از شما شاهدان زنده ی پیگرد و آزار، شکنجه خانه ها و زندانها هستید، اما در عین حال، حضورتان در اینجا نشانه ی قدرت انسان است، نیروی افرادی که با شرایطی ورای قدرت تصور ما روبرو بودند. بنابراین هر گاه که از سرکوب صحبت میکنیم، لازم است از مقاومت صحبت کنیم و از آنچه به افراد برای تحمل آن شرایط وصف ناپذیر یاری میرساند.

سرکوب سیاسی، جزء لاینفک جوامعی است که بر اساس سلطه یک گروه بر دیگران بنا شده اند. نابرابری، استثمار، بیادادگری، فقر، تبعیض، محرومیت، سرکوب همواره به نارضایتی میانجامد و سرانجام به شورش، به مبارزه برای تغییر شرایط موجود یا فرایند سازمانیابی برای تغییر سیستم یا ساختارهای سیاسی. جهت ممانعت از این کار، گروه قدرتمدار، طبقه حاکم باید به کنترل اجتماعی دست یازد که میتواند اشکال متفاوتی به خود گیرد: استفاده از رسانه های جمعی، آموزش، مذهب، تبلیغات و غیره.

سرکوب، آشکار یا پنهان، مشهودترین شکل اعمال کنترل اجتماعی است – این یکی از وسایل هر دولتی است – از جمله دولتهای موسوم به دولتهای دمکرات – و برحسب نیازها و توازن قوای نیروهای جامعه به کار برده میشود. سرکوب از ابزار گوناگونی بهره میگیرد که در کشورها و مقاطع تاریخی مختلف شباهتهای زیادی با یکدیگر دارند: اعدام، کشتار جمعی، شکنجه، حبس، مفقودالاثرسازی.

شکنجه فقط یکی از ابزارهای متفاوت و فراوان سرکوب

دولتی است. اعمال قدرت جهت حفظ یک سیستم خاص و دفاع از آن در برابر خطر رو به خیزش یا مخالفت است. این وسیله برای حفظ سلطه، تثبیت ساختارهای قدرت موجود، مبارزه با مقاومت اجتماعی و پیشبرد منافع اقتصادی – سیاسی خاص به کار گرفته میشود. از این وسیله با برنامه ریزی کامل استفاده میشود، مورد مطالعه قرار میگیرد، شکنجه گران آموزش میبینند و طی زمان روشهای جدیدی تکامل داده میشوند (داده شده اند) و حداقل از ۱۱ سپتامبر شاهدیم که در حال قانونی شدن و پذیرفته شدن است، و ایالات متحده آمریکا در این زمینه از پیشروان است.

از جنبه ی سیاسی، از این وسیله، هدفمندان، علیه فعالین و عمدتاً گروههایی از مردم استفاده میشود که در رابطه با فرایند سازماندهی قرار دارند. هدف از شکنجه فقط وارد آوردن آسیبهای بسیار عمیق به افراد و روابط اجتماعی آنان نیست، بلکه میخواهد دیگران را مرعوب سازد، ترس، کناره گیری، فلج سازی، استیصال و انطباق را بر سراسر جامعه حاکم سازد. درس عبرتیست برای ایجاد هراس جمعی از دچار شدن به همین سرنوشت.

شکنجه، به علت معافیت عاملان و آمران آن از مجازات، در بسیاری از کشورهای جهان ماندگار شده یا تکرار میشود. از اینرو، مبارزه علیه شکنجه، اگر جدی گرفته شود، فقط مبارزه با نقض حقوق بشر نیست. مبارزه با شکنجه به معنای مقابله با سیستم است، زیرا هدف غایی آن نابودی سیستمی است که بر اساس سلطه بنا شده است و مبارزه برای ایجاد سیستمی ست مبتنی بر برابری و شأن انسانی. هدف از شکنجه در هم شکستن شخصیت و هویت شکنجه شده، اعمال نفوذ و تحمیل رفتاری است مطابق با میل شکنجه گر. فرد باید در هم شکسته زنده بماند، شاهی زنده برای دیگرانی که ممکن است همان ایده ها یا فعالیتهها را دنبال کنند. شکنجه، بنابراین، مستقیماً علیه فرد نیست، بلکه همواره علیه شبکه اجتماعی، علیه گروههای سیاسی مورد نظر و علیه کل جامعه است. سامرفیلد (۱۹۹۵) هدف از آن را نابودی دنیای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قربانیان توصیف میکند. منظور از استفاده مکرر یا سیستماتیک از شکنجه، ایجاد و گسترش ترس، وحشت، بی اعتمادی، زهر چشم گرفتن و فلج ساختن، در هم شکستن مقاومت و سرانجام کنترل و اعمال نفوذ بر اجتماع است.

شکنجه زنان، معمولاً شامل شکنجه جنسی است که از جمله روشهای به ویژه ویرانگر است. شکنجه جنسی، زن را مال و شیئی جنسی میبیند. تهاجم و سلطه بر بدن زن، بایستی نشاندهنده و نماد کنترل مطلق خواسته، زندگی و سرنوشت وی باشد. شکنجه گر، پلیس، سرباز یا دیگران از بدن زن بهره میگیرند تا قدرت خود را به نمایش بگذارند و نشان دهند که رئیس کیست و مرئوس کدام است. به این معنا، شکنجه جنسی، درس عبرتی است برای زنان مبارز و نافرمان. تمام آنانی که جرأت کرده اند به نقشهای سنتی خود پشت پا بزنند، مسئولیت بپذیرند و رهبری را به دست گیرند و سیستم سلطه ی موجود را زیر سؤال برند. زیرا ایستادگی در برابر ساختارهای کنونی قدرت و ایستادگی به عنوان یک زن را هرگز نمیبخشیم. شکنجه گر مرد بدین شکل، ساختارهای موجود سلطه را مستحکم میسازد، زن را به زیر فرمان خود درمیآورد و او را وامیدارد به همان جایگاهی بازگردد که او و جامعه برایش قائل است. حداقل وی چنین قصدی دارد، زیرا زنان بسیاری نشان داده اند که شکنجه گر میتواند بدن آنان را تحت اختیار خود گیرد، اما نمیتواند روان، خواست و اعتقاد آنان را رام خود سازد.

تجاوز و سایر اشکال شکنجه جنسی میکوشند درونیتزین و بنیادیتزین حوزه شخصیت و شأن انسانی را نابود سازند. این یکی از دلایلی است که پس از پایان شکنجه، رنج التیام نمیپذیرد، حتا اگر زن از زندان آزاد شود. آتارش نازدودی است، خاطره اش تا پایان عمر باقی میماند و عواقب شکنجه جنسی به خانواده و روابط اجتماعی نیز هجوم میبرد. هدف شکنجه جنسی، دقیقاً همین است: تحقیر و کنترل گروهها، اجتماعات و خانواده ها در کل. تجاوز به زنان در حضور افراد خانواده، همزمان و اجتماعات تنها زن را نشانه نمیرود، بلکه تهاجمیست به ارزشها و آبروی کل آن اجتماعی که زن را حامل فرهنگ و نمادهای اجتماع میداند. بخشی از آن چه میگویم، بر اساس کار با زندانیان سیاسی و شکنجه شدگان در مکزیک است، از همین رو میخواهم مختصری در این جا برای شما از آن صحبت کنم.

مکزیک، کشوری به اصطلاح در حال توسعه، عضو پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی(۲)، پیمان رفاه و امنیت آمریکای شمالی(۳) و اکنون متحد استراتژیک اتحادیه اروپا، کشوریست با شکاف عمیق بین غنی و فقیر؛ بیش از ۶۰ درصد جمعیت مکزیک زیر خط فقر و نیمی از آنان در فقر مطلق به سر میبرزند. در مکزیک، به علت منافع اقتصادی کمپانیهای بزرگ چند ملیتی، درگیریهایی بسیاری بر سر استفاده از منابع آب طبیعی، جنگ، تنوع دارویی و استفاده از زمین وجود دارد. دولت شدیداً متمایل

به اعطای حق بهره برداری و استثمار از این منابع است. تاریخ مکزیک در دهه های شصت و هفتاد پر است از پیشبرد «جنگ کثیف» علیه جنبشهای چریکی، سرکوب خشن و قتل فعالین جنبشهای دانشجویی پس از سال ۶۸ قتل صدها فعال سیاسی، مفقودالاثرسازی صدها تن و مصونیت از مجازات آمران و عاملان آنها. در حال حاضر اعمال شکنجه عملیست معمول و سیستماتیک، اعتراض اجتماعی جرم محسوب میشود و ارتش هر چه بیشتر وظایف پلیس را بر عهده میگیرد.

طبق آمارى که در دست داریم حداقل ۶۰۰ زندانی سیاسی وجود دارد، اما تصور میکنیم این تعداد بسی بیشتر است. در سراسر کشور چندین زندان به شدت امنیتی وجود دارد و موارد سرکوب و شکنجه فراوان است. اما اکنون نمیخواهم درباره این موارد صحبت کنم، میخواهم از مقاومت بگویم زیرا همان طور که قبلاً گفتم اگر درباره سرکوب صحبت میکنیم، باید از مقاومت نیز بگویم.

مقاومت به نظر من هر عمل و هر رفتاری را شامل میشود که با هدف بازپسگیری کنترل، علیه قصد سرکوبگر مبنی بر اعمال سلطه بر شخص بر افکار وی، بر خواست وی، بر احساسات و اعمال وی انجام میشود، هر اقدامیست که از انسجام شخصیت دفاع میکند. مقاومت، مبارزه ایست برای تبدیل شدن به کنشگر، دفاع از هویت و جان به در بردن از شکنجه گاههای جسمی و روانی، سالهای مدید حبس یا سایر فشارهای ظالمانه.

در روزهای سوم و چهارم مه سال ۲۰۰۶، در سن سالوادر آتنکو، پلیس و نیروهای نظامی به کسانی که در اعتراض به ضرب و شتم و دستگیری گلفروشان در روز قبل، جاده ها را مسدود کرده بودند، وحشیانه حمله کردند. طی این تهاجم، پلیس به ضرب گلوله، یک پسر ۱۴ ساله را به قتل رساند و مردم زیادی برای همبستگی به معترضین پیوستند. صبح روز بعد، بیش از ۳۰۰۰ پلیس با حمایت نیروهای ویژه و نظامیان به دهکده هجوم بردند. بیش از ۲۰۰ نفر، بسیاری با جراحات شدید، بازداشت شدند. تمام دستگیرشدگان در راه زندان شکنجه شدند و تمام زنان در حضور سایر زندانیان مورد آزار جنسی قرار گرفتند و یا به آنان تجاوز شد.

این واقعه تقریباً دو سال و نیم پیش روی داد؛ اکثر دستگیرشدگان به قید ضمانت آزاد شدند اما ۱۳ نفر به ۱ تا ۱۱۲ سال زندان محکوم گردیدند.

این مورد، نه فقط به خاطر شکنجه ۵۰ زن، موردی خاص است، بلکه از آن رو، ویژه است، که زنان در روند مقاومت نقش مهمی ایفا کردند.

اجازه دهید بخشی از نامه یکی از این زنان، یک دانشجوی ۲۵ ساله را برایتان بخوانم.

«من «قربانی» نیستم. من نورما خیمنس هستم و اسمم را میگویم زیرا خجالت نمیکشم؛ آن بزذلانی باید خجالت بکشند که ما را دستگیر کردند، زیر کتک گرفتند، به ما تجاوز کردند و ما را شکنجه کردند، ما را به حبس کردند و از سوم و چهارم مه زندانی کرده اند. و البته کسانی که به آنها دستور دادند و از به اصطلاح «دمکراسی»ای حرف میزند که خودشان حتا به آن اعتقادی ندارند.»

«من قربانی نیستم، من زنی هستم که سکوت نمیکند و کسی که – علیرغم درد و رنج – شکایتش را پس نمیگیرد. نه از آنرو که به سیستم قضایی دولت اعتقاد دارم، بلکه نمیخواهم در بازی آنها وارد شوم و اجازه دهم همه چیز فراموش گردد. مردم باید بدانند چه اتفاقی افتاده است و بفهمند که اگر آن را بپذیریم، تکرار خواهد شد. ما نمیتوانیم و نباید بگذاریم آنان از مجازات بگریزند.»

زنان «آتنکو» از همان لحظه ی اول ساکت نماندند. با نامه و اسناد از داخل زندان، ابتدا به صورت ناشناس و سپس با نامهای خود، شروع کردند به صحبت و متهم ساختن علنی. آنها از اولین جلسه علنی دادگاه خود شروع کردند به صحبت از شکنجه جنسی که بر آنان رفته بود.

این لحظات مهم بودند، زیرا تنها آنها میتوانستند تصمیم بگیرند که سکوت را بشکنند، اما زمانی که این گام را برداشتند، سایرین میتوانند این شهادتها را جدی بگیرند و به حمایت از آنان برخیزند.

گام مهم بعدی، شکایت دسته جمعی از شکنجه گران بود. زنان تصمیم گرفتند متحداً این گام را بردارند زیرا به آنها توان میبخشید که همراه با سایر همزمانشان این شکایت را دنبال کنند و میخواستند نشان دهند که این موارد استثنایی نیستند. دادخواهی قانونی بر این امید استوار نبود که روزی مقامات دولتی عدالت را اجرا کنند، بلکه زنان میخواستند آشکارا به همه نشان دهند که اگر چه دچار جراحات عمیق جسمی و عاطفی شده اند، اما در هم نشکسته اند و میخواهند مبارزه خود را در تمام جبهه ها از سر گیرند و ادامه دهند.

شکنجه و زندان میکوشد دهانها را ببندد، میکوشد صدای زجرکشیدگان را خفه کند و میخواهد سکوت مرگ را بر جامعه حاکم سازد. سخن گفتن، شهادت دادن، تمام دیوارهای سکوت را میشکند. دیوار سکوتی را که درون



شخص بنا شده است و دیوار سکوت جامعه را.

شهادت دادن، کاریست بس دشوار، نقل وحشتها به آن میماند که یک بار دیگر آن دوره را سپری کنی، اما لازم است از انزوایی که شکنجه میخواهد به وجود آورد، بگریزی.

برای سخن گفتن و نقل آن چه که روی داده، راههای دیگری هم هست؛ آن گاه که یافتن کلمات دشوار است، میتوان از ادبیات، نقاشی و موسیقی بهره گرفت. چه کسی میتواند رنج شنیدن صدای گلوله هایی که عزیزش را به قتل میرساند، در قالب کلمات بریزد؟ برای توصیف درد مادری که فرزندش را زندانبان با خود میبرد، چه کلمه ای میتوان یافت؟ آیا واژه ای برای بیان احساس هنگام شنیدن فریادهای رفیقی در زیر شکنجه وجود دارد؟

اما نیاز عمیقی هست به بیان و یافتن راهی برای نشان دادن احساسات، افکار و عواطف. خاکوبو سیلوا نوگالس، عضو یک جنبش مسلح در مکزیک، به نام ارتش انقلابی خلق شورشگر(۴)، در سال ۱۹۹۹ دستگیر شد و از آن زمان تاکنون در یک زندان به شدت امنیتی و اکثر اوقات در سلول انفرادی به سر میبرد. او در زندان شروع کرد به نقاشی و از آن زمان تاکنون کلکسیونى گبرایی از تابلوهایی بسیار نیرومند خلق کرده است.

پایبندی به اعتقاد یکی از اشکال بسیار مهم مقاومت است. بسیاری از بازماندگان به این ترتیب نشان داده اند که شکنجه گرشان توانستند بدنشان را تحت کنترل خود بگیرند، اما در رامسازی روح، خواست و اعتقادشان موفق نبوده اند. تأیید مجدد آن بخش مهمی از هویت که شکنجه گر به آن دست نیافته، منبع قدرت است.

در این روزها، از همبستگی زیاد شنیدیم، از مراقبت از یکدیگر در شرایط بینهایت دشوار، و دوستیهای عمیقی که در میانه ی انهدام، نفرت و یأس، شکل گرفته اند. مراقبت دوستان پس از شکنجه، تقسیم غذایی که خویشاوندان میآوردند با همبندان، جلوه ی عمیقی از همبستگی است که لازم است ادامه یابد تا با وحشتهای روزمره زندان مقابله کرد. زنان «آتنکو» به ما گفتند که وقتی به زندان رسیدند، کتک خورده، خونالود، لرزان و هراسان، به طور غریزی شروع کردند به «به صف» شدن. نگهبانان به تازه واردان دستور میدادند کنار دیوار بایستند. زنانی که قبلاً رسیده بودند میآمدند، آنان را در آغوش میکشیدند و میگفتند: «شما زنده مانده اید!»، «دیگر تمام شد!»

واقعه آتنکو توجه بین المللی زیادی را به خود جلب کرد، سازمانهای مختلف حقوق بشر به مداخله در قضیه پرداختند و داستان آنها را منتشر کردند. با وجود این، در لحظه ی خاصی این زنان بسیار آزرده خاطر شدند، زیرا فهمیدند معمولاً قربانی جلوه داده میشوند و بیشتر بر خشونت و شکنجه ی اعمال شده بر آنان، توجه میشود. یک جنبه مهم از هویت سیاسی آنان، تعهد سیاسی و فعالیت آنها کاملاً نادیده گرفته میشود و به قربانی تنزل داده میشوند. قربانی بودن مترادف است با چاره نداشتن، از دست دادن کنترل، منفعل بودن. زنان نمیخواستند دیگر هرگز این نقش را بپذیرند. اکنون تصمیم گرفته اند تا خودشان یک فیلم ویدیویی بسازند که از مقاومت و آمالشان بگوید. به این منظور، تصمیم مهمی گرفتند. شروع کردند به تدارک یک گروه کاری درباره «نحوه مقابله با شکنجه» تا تجارب خود را با سایر فعالین سیاسی در میان بگذارند و توان آنان در مقابله با سرکوب و شکنجه را بالا ببرند و تقویت کنند.

بگذاریم به اندیشه ای برگردم که در اول سخنرانی گفتم. شیرین مهرید (خواننده و زندانی سیاسی سابق) دیروز گفت که شکنجه زخمی بر قلب بر جای میگذارد که هرگز التیام نخواهد یافت. زندگی با این زخم، نبرد دشواریست.

این تجربه نشان داده است کسانی که قادرند از تجربه شکنجه استفاده کنند، آنانی که میتوانند بر اساس این تجربه چیزی بسازند و آن را در زندگی خود ادغام کنند، در دراز مدت رنج کمتری میبرند. فکر میکنم زمان آن است که در این جهت گامی برداشته شود، یادگیری شود و قدرت، تعهد و ارزش کسانی که برای تحقق رویاها و اعتقادشان رنج بردند، پایه ای شود برای ساختن.

پانویس:

\* متن کنونی، ترجمه سخنرانی فلیسیتاس ترویه در مراسم یادبود بیستمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران در تابستان ۱۳۶۷، در مونترال کانادا به تاریخ ۲۱ – ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۸ است.

در همین زمینه ازجمله ن ک به: « شکنجه ی جنسی و مقاومت جمعی – نمونه: مکزیک – سن سالوادر آتنکو»

http://www.peykarandesh.org/article/sexuelortorture.html

- ۱ – CCTI : «انجمن مبارزه با شکنجه و مصونیت از مجازات» http://www.contralatortura.org.colectivo@contralatortura.org
- ۲ – NAFTA
- ۳ – ASPAN
- ۴ – ERPI





## تزه‌های مقاومت

دانیل بن سعید

دانیل بن سعید (Daniel Bensaid)، اندیشمند و تئوریسین مارکسیست در سال ۱۹۴۶ در تولوز فرانسه به دنیا آمده است. در سال ۱۹۶۸ و در حالی که دانشجوی دانشگاه نانتر (Nanterre) در پاریس و از اعضای رهبری یک گروه تروتسکیستی بود، به عنوان یکی از رهبران اصلی خیزش دانشجویی سال ۱۹۶۸ شناخته شد. وی هم اکنون به عنوان نظریه پرداز و استراتژیست اصلی اتحادیه کمونیستهای انقلابی (LCR) و حزب تازه تاسیس ضد سرمایه داری (ANP) و نیز انترناسیونال چهارم شناخته می شود؛ احزابی که در ادبیات سیاسی فرانسه تحت عنوان چپ افراطی مشهور می باشند. در میان گرایشهای گوناگون حرکت تروتسکیستی، بن سعید مهم‌ترین ادامه دهنده سنت فکری است که با ارنست مندل (Ernest Mandel) (۱۹۲۳-۹۵) نظریه پرداز مشهور مارکسیست و رهبر انترناسیونال چهارم در نیمه دوم قرن بیستم شناخته می شود. بن سعید و سایر رفقاییش می کوشند تا با ارائه خوانشی انتقادی از دیدگاههای تروتسکیستی- که تاریخ مارکسیزم انقلابی در اروپای غربی در نیمه دوم قرن بیستم به نحو تفکیک ناپذیری با آن عجین شده است - و فارغ از خط کشیهای سکتاریستی رایج در جریان‌ات تروتسکیستی، راه را برای شکل گیری جریان‌ات وسیع، توده ای و موثر کمونیستی در دوران کنونی باز کنند. \*

در نوشته زیر که در دسامبر ۲۰۰۴ در نشریه Viento Sur منتشر شده، بن سعید به این نکته اشاره می کند که بی موضوعیت و عقیم شدن سوسیال دموکراسی نوین و سایر جریان‌ات عمده سیاسی می تواند این خطر را برای مارکسیستها در برداشته باشد که تاج افتخارات گذشته و اثبات صحت تحلیلها و پیش بینیهایشان را بر سر نهند و صرفا به تکرار آنچه از گذشته به آنها رسیده است بسنده کنند. او تاکید می کند که تئوری انقلابی می بایست به تغییرات عمده و عظیم روی داده در سطح جهانی پس از فروپاشی استالینیسم پاسخگو باشد. بحثی که بن سعید در این نوشته ارائه می کند طیف گسترده ای از مسایل نظیر امپریالیسم نوین، کارنامه اتحاد شوروی و کشورهای مشابه، ساختار طبقاتی سرمایه داری معاصر، ناسیونالیسمهای نوین و هویت‌های جمعی، جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی، مفاهیم پست مدرنیستی تفاوت و تکثر و... را در برمی گیرد. دانیل بن سعید می کوشد در متنی مانیفست گونه و با سبک و بیانی موجز و راهبردی و در قالب پنج تز، تئوری انقلابی مارکسیستی را با برخی از عمده ترین موضوعات و مباحث جدید مواجهه دهد و خطوط عمده تحلیل مارکسیستی از چنین مقولاتی را ترسیم نماید.

این شماره «خیابان» و در اینجا قسمت نخست و مقدمه بن سعید بر این تزه خواهد آمد و شرح و بسط آنها به تدریج و در قالب پنج قسمت دیگر منتشر خواهد گردید. نوشته بن سعید برای نسل جدید و جوان مارکسیست در ایران که تشنه دانش و آگاهی انقلابی است، نکات کلیدی و روشنگر بسیاری در بردارد که امیدواریم مورد توجه خوانندگان علاقمند قرار گیرد.

\*برای آشنایی با برخورد انتقادی بن سعید با دیدگاههای تروتسکیستی و تفکرات ارنست مندل نگاه کنید به:

Daniel Bensaid , Thirty years after : A critical introduction to the Marxism of Ernest Mandel , International Viewpoint online magazine , ۳۹۲, ۲۰۰۷ September

( دانیل بن سعید، سی سال بعد: درآمدی انتقادی بر مارکسیزم ارنست مندل، مجله «نظریه بین المللی» ( نشریه اینترنتی انترناسیونال چهارم : www.internationalviewpoint.org )، شماره ۳۹۲، سپتامبر ۲۰۰۷

## زیر درفش مارکسیزم

« ما با یک مسئولیت دوگانه مواجهیم: سنتی که خطرسازش [ با وضع موجود ] تهدیدش می کند را از مرحله کنونی عبور دهیم و به جستجوی کرانه های نا متعین آینده بپردازیم. »

در دهه های اخیر ( از زمان فروپاشی شوروی و اتحاد دو آلمان ) چیزی به پایان رسیده است. اما چه چیزی؟ آیا این « چیز» همان « قرن بیستم کوتاه » \* نیست که اریک هابزباوم (Eric Hobsbawm) و سایر مورخان از آن صحبت می کنند؟ قرن بیستم کوتاهی که با جنگ جهانی اول آغاز شد و با فرو ریختن دیوار برلین به اتمام رسید.

آیا این «چیز» همان دوران کوتاه پس از جنگ دوم جهانی نیست که با ظهور دو ابر قدرت دوران جنگ سرد و در مراکز امپریالیستی با انباشت سرمایه مداوم و تنظیمات « فوردیستی » مشخص می شود؟

و باز آیا این همان همان دوره عظیمی در تاریخ سرمایه داری و جنبش کارگری نیست که با انکشاف سرمایه داری در ۱۸۸۰ و متعاقب آن توسعه طلبی استعماری و شکوفایی جنبش کارگری مدرن - که تشکیل انترناسیونال دوم را می توان نمادی از آن تلقی نمود - آغاز می گردد؟

تحلیلهای برجسته جنبش کارگری تا حدود زیادی مهر صورت بندیهای این دوران را بر خود دارند، قبل از جنگ جهانی اول: برای مثال تحلیلهای مربوط به امپریالیسم ( هیلفردینگ، اتو بائر، رزا لوکزامبورگ، لنین، پارووس، تروتسکی، بوخارین)؛ مساله ملی (مجددا رزا لوکزامبورگ، لنین، اتو بائر، بر بوروکوف، پانه کوک، اشتراسر)؛ مناسبات حزب و تشکل کارگری و پارلمنتاریسم ( رزا لوکزامبورگ، سورل، ژورس، نیوونهویس و لنین)؛ استراتژی و مسیر کسب قدرت ( برنشتین، کائوتسکی، رزا لوکزامبورگ، لنین، تروتسکی).

این مناقشات به اندازه دینامیزمهای متخاصم انقلاب و ضد انقلاب که با جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) و انقلاب روسیه (۱۹۱۷) آغاز گردیدند در شکل گیری تاریخ ما سهیم بوده اند.

ورای تمام تفاوت‌های غالباً چشمگیر در جهت یابی ها و انتخابها، جنبش کارگری در آن دوران توانست وحدتی نسبی را به نمایش گذارد و در فرهنگ مشترکی سهیم باشد. از آن میراث امروزه چه باقی مانده است؟

پری اندرسون (Perry Anderson) در سرمقاله بسیارناروشن و مهم نخستین شماره از دور جدید « نیو لفت ریویو » ( New Left Review ) \*\*، چنین ارزیابی کرد که جهان از دوران رفرماسیون تا کنون تا بدین حد از فقدان آلترناتیو در مقابل وضع موجود رنج نبرده است. چارلز آندره اودری (Charles-Andre Udry) با صراحت بیشتری استدلال کرد که یکی از خصلتهای اصلی وضعیت کنونی « ناپدید شدن » یک جنبش مستقل بین المللی کارگری است.

فی الواقع ما در میانه گذاری ایهام آمیز قرار داریم که کهنه، مرده اما منسوخ نشده است و نو در حال تلاش برای تولد است اما در بین گذشته ای که از آن پیشی نجسته است و ضرورت فزاینده و فوری یک پروژه پژوهشی مستقل گرفتار آمده است؛ پروژه ای که می تواند ما را باری دهد تا جهت گیریهایمان را در جهانی که در مقابل چشمانمان در حال گشایش است تعیین نماییم. به خاطر ضعیف شدن سنتهای جنبش کارگری قدیم، این

خطر وجود دارد که ما با پیش فرض گرفتن میانمایگی نظری سوسیال دموکراسی و سایر حریفهای دست راستیمان، به دفاع از فتوحات نظری ای بسنده کنیم که امروز از ارزش محدودی برخوردارند. قطعا حیات یک تئوری در گرو بحث و مجادله است: ما همواره تا حدود مشخصی به بحث با مخالفانمان وابسته هستیم اما این وابستگی نسبی است.

به سادگی می توان گفت که نیروهای اصلی آن جریانی که در فرانسه « چپ متکثر» (پلورال) « خوانده می شود ( نظیر حزب سوسیالیست، حزب کمونیست، سبزها و...) چندان مشتاق به اتخاذ چنین رویکردی در برخورد با مسایل بنیادین نیستند. در اینجا این نکته را هم باید افزود که مباحثات چپ افراطی در دهه ۱۹۷۰، علی رغم ساده انگاری و در برخی موارد زیاده رویهای

ناشی از دوران جوانی، بسیار خلاقانه تر، مولدتر و غنی تر از بحثهایی بود که اینها امروزه مطرح می نمایند.

ما این گذار مخاطره آمیز از یک رویکرد به رویکردی دیگر را آغاز کرده ایم و اکنون در میانه راه قرار داریم. ما همزمان هم باید از سنت نظری خود دفاع کنیم و هم این گذار را تدارک بینیم و به بهای اینکه خود را در معرض خطر و تهدید به رنگ جماعت در آمدن و سازش با وضع موجود قرار دهیم، شجاعانه به تحلیل مسایل دورانهای جدید بنشینیم. با احتساب شوکی که ممکن است ذکر

این نکته به خواننده وارد آورد، من مایلیم با این آزمون با روحیه ای مواجهه یابم که آن را « دکماتیسم باز » می نامم. اگر چه این روزها شنیدن کلمه « دکماتیسم » تاثیر بدی باقی می گذارد ( چرا که مطابق عرف رسانه ای همیشه بهتر است که باز باشیم تا بسته، سبک باشیم تا سنگین، منعطف باشیم تا سخت ) اما در تمام

مقولات مربوط به تئوری، مقاومت در مقابل اندیشه های مد روز از امتیازات خاص خودش برخوردار است. چالشی که تاثیر گذاری چند جانبه مدرکایی بر می انگیزد اقتضا می کند که رده های جدی پیش از تغییر یک پارادایم ارائه گردند. « باز » را به این خاطر ذکر می کنم که معتقدم ما نباید به شیوه ای مذهبی یک گفتمان جزمی را حفظ کنیم بلکه بهتر است که از طریق به آزمون گذاشتن آن در مقابل واقعیت‌های جدید آن را غنی سازیم و به هیات یک چشم انداز جهانی در آوریم.

من در اینجا پنج تز برای مقاومت پیشنهاد می کنم. این تزه تمعدا به شیوه ای به نگارش در آمده اند که بر لزوم امتناع و خودداری ورزیدن تاکید داشته باشند.

- ۱- امپریالیسم در فرایند جهانی شدن کالا مستحیل نشده است.
- ۲- کمونیسم با فروپاشی استالینیسم از بین نرفته است.
- ۳- مبارزه طبقاتی قابل تقلیل دادن به سیاست هویت‌های جمعی نیست.
- ۴- تضادهای آشتی ناپذیر قابل محو شدن در قالب گونه گوینها و تکثرهای دو وجهی نیستند.
- ۵- سیاست قابل تقلیل به اخلاق یا زیبایی شناسی نیست.

من فکر می کنم که این تزه قضاییایی قابل اثبات هستند. نکات توضیحی زیر برخی از پیامدهای آنها را مورد بررسی قرار می دهند.

ادامه دارد

\* اریک هابزباوم ( ۱۹۱۷- ) مورخ مشهور و برجسته چپگرای انگلیسی عبارت « قرن بیستم کوتاه » را برای دوره ۱۹۹۱-۱۹۱۴ ( از آغاز جنگ جهانی اول تا فروپاشی اتحاد شوروی ) مورد استفاده قرار می دهد. جلد چهارم از مجموعه تاریخ عصر جدید که توسط او به نگارش در آمده است و به تحولات این دوره می پردازد، خوشبختانه به فارسی ترجمه شده است:

اریک هابزباوم، عصر نهاییها ( ۱۹۹۱-۱۹۱۴ )، حسن مرتضوی، نشر آگه، چاپ اول زمستان ۱۳۸۰

\*\* نیولفت ریویو دو ماهنامه ای متعلق به جریان فکری « چپ نو» است که از دهه ۱۹۶۰ در انگلستان منتشر می شود. در سال ۲۰۰۰ پری اندرسون اندیشمند مارکسیستی که از سنت تروتسکیستی برخاسته است جانشین رایبین بلکبرن در پست سردبیری مجله گردید.



## معرفی کتاب و نشریات



فصلنامه پژوهش های سوسیالیستی «سامان نو» شماره ۸ و ۹ - بهار و تابستان ۱۳۸۸ - با مجموعه ای غنی از مطالب و مقالات منتشر شد.

در این شماره از این فصلنامه می توانید مطالب زیر را بخوانید:

- پیشگفتار، - پیش درآمدی بر اقتصاد سیاسی ایران در دوره ی «سازندگی» بخش دوم نویسنده: احمد سیف، - اضافه تولید، نه سقوط مالی، کانون بحران است: آمریکا، آسیای شرقی و جهان. گفتگوی رابرت برن با جیونگ سیونگ جین. برگردان: نرگس شیرازی. ویراستار: حسن آزاد، - مناظره بین سوسیالیست ها: سوسیالیسم بازار (بخش دوم) هیلل تیکتین (در مخالفت): مشکل، خود سوسیالیسم بازار است. برگردان: سرژ آراکلی، - سرمایه داری بین المللی و «فرا - ملیت»، نویسنده: ارنست مندل. برگردان: پرویز بابایی. ویراستار: ایوب رحمانی، - اهمیت کنونی مارکس، ۱۵۰ سال بعد از گروندریسه.

گفتگوی مارچلو ماستو با اریک هابزباوم. برگردان: ایوب رحمانی، - سوسیالیسم و معضل حزب طبقه ی کارگر (بخش پنجم). نویسنده: بهزاد کاظمی، - نبرد طبقاتی، جنبش، حزب: مشکلاتی چند و راه حل های ممکن. نویسنده کالین بارکر. برگردان: مهرداد روزبه. ویراستاران: منصور موسوی و وحید ولی زاده، - سامان یابی توده های مردم تنها امید انقلاب است: محدودیت های لنینیسم ژژیک (بخش اول). نویسنده: پل کلگ. برگردان: پیمان جهانی. - درهم تنیدگی حقوق و آزادی های فردی زنان با خواست های اقتصادی. گفتگوی کوتاه «سامان نو» با شیلا روباتم. طرح و تنظیم پرسش ها و برگردان: مینا شادمند. - ریشه های ستم کشیدگی هم جنس گرایان. نویسنده: نورا کارلین. برگردان: باران راد. ویراستار: شادی امین. - تئوری های مارکسیستی پیرامون سرمایه داری دولتی (بخش دوم) فردریش پولوک و «اولویت سیاست». نویسنده: فریدا آفاری. ویراستار: ایوب رحمانی، - بی تفاوتی سیاسی.

نویسنده: کارل مارکس. برگردان: کاوه بویری، - انسان های اولیه. برگردان: سهراب معینی. ویراستار: ایوب رحمانی، - مارکسیسم و داروینیسم. نویسنده: آنتون پانه کوک. برگردان: سهراب معینی. ویراستار: علی البرزی، - نگاهی به تاریخ نگاری در آغاز اسلام. نویسنده: علی حصوری، - محمد بشری میرنده در قدرت (بخش دوم)، نویسنده: باقر مومنی، - لودویک فوئرباخ و سخنرانی های مربوط به ماهیت مذهب (بخش دوم). برگردان: نیکی خوش آرزو، - فاجعه بمثابه پیش شرط پراتیک هنری: اندر بازاندیشی وضعیت هنر معاصر. نویسنده: داریوش معاون دوست. برگردان: وحید ولی زاده. ویراستار: علی اشرفی، - یادمان والای رستاخیز آتش: انگاره های جنگ و جنگ انگاره ها. نویسنده: استیو ادواردز. برگردان: محسن کاس نژاد. ویراستار: علی اشرفی، - تاریخ صدساله ی جنبش های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی در ایران (از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴ تا انقلاب ۱۳۵۷)، نویسنده: یونس پارسایاناب. ویراستار: ساسان دانش، - بی عدالتی مسلح و عدالت نامسلح. نویسنده: رضا اسپیلی، - ملاحظاتی در خط و زبان فارسی. نویسنده: علی حصوری، - نقد و معرفی کتاب

فصلنامه سامان نو که بصورت الکترونیکی منتشر می شود از معدود فصلنامه های اینترنتی است که به انتشار آثار پژوهشی و نظری سوسیالیستی اختصاص دارد. این فصلنامه با همکاری لایه ی وسیعی از پژوهشگران، نویسندگان و مترجمان سوسیالیست منتشر می شود و نزدیک به سه سال از آغاز فعالیت آن می گذرد. این فصلنامه را می توانید در آدرس زیر دانلود و مطالعه کنید:

www.saamaan-no.org





## بیانیه شماره ۶ کانون مدافعان حقوق کارگر

در دو ماه گذشته اعتراضات و مبارزات مردمی آنچنان ابعاد گسترده‌ای داشت که حافظان نظم قدیم برای جلوگیری از گسترش آن دست به اعمالی زدند که آنان را به انزوای بیشتر کشیده و شکاف بیشتری دردرون نیروهای وفادارشان ایجاد کرده است.

روشن شدن ابعاد وحشتناک رفتارهای غیرانسانی با بازداشت‌شدگان در کهریزک و سایر مکان‌هایی که زندانیان را نگهداری می‌کردند، سبب شد که بسیاری از کسانی که زمانی خود از عاملان شکنجه و اعتراف‌گیری بودند، نیز به ابعاد غیرانسانی این رفتارها اعتراف کنند.

در سی سال گذشته همواره چنین رفتارهایی با مخالفان و مردم عادی امری متداول و مورد قبول جناح‌های مختلف بوده است. اما اکنون که چنین رفتارهایی با «خودی‌ها» صورت می گیرد، اعتراضات در درون «خودی‌ها» ابعاد گسترده‌تری می‌یابد.

هم روند با این اعمال، اعتراف گرفتن‌های تحت فشار وشکنجه برای بی‌آبرو کردن یک جناح، یادآوراعترافات به مراتب وسیع‌تر در دهه‌های گذشته است که مورد تأیید همه‌ی مسوولان بود. این اعترافات در زندان، از طرف بسیاری از عالمان دینی مورد اعتراض قرار گرفته و بی‌ارزش قلمداد شده است! شکی وجود ندارد که چنین اعترافاتی همواره بی‌ارزش بوده و تنها اعتراف‌گیرندگان را روسیاه می‌کند، اما سوال آن است که چرا تا کنون این افراد، اعتراضات مخالفان را در دهه های گذشته، بی‌اعتبار اعلام نکرده اند. در گذشته بسیاری از مخالفان به دلیل

# پاورقی

## بیست سال کار مخفی در روسیه نوشته: سسیلیا بابروفسکا با

#### قسمت سوم

برای کسب تجربه بیشتر به محفل دیگری در خیابان دلنایا وارد شدم. این محفل متشکل از کارگران بشکه سازی بودکه به وسیله یک محصل کلاس هشتم دبیرستان به نام ساشا رهبری می شد. فکر می کنم که ساشا رساله ی غیر علنی اسویدرسکی به نام «کار و سرمایه» ر برای افراد محفلش می خواند منهم در بحث هایی که بر سر این کتاب داشتند شرکت می کردم. ساشا اعلامیه هائی برای اعضاء محفلش می آورد، و خودش آنها را از زبان لهستانی به روسی ترجمه می کرد. او به ترتیبی اعلامیه را از جنبش زیر زمینی لهستان تهیه می کرد. گرچه ساشا یک لیتواک بود که از مسکو به ورشو مهاجرت کرده بود در ورشو تربیت شده بود و به راحتی به زبان لهستانی تکلم می کرد و تعداد زیادی دوستان دبیرستانی لهستانی داشت. علاوه بر کارگران بشکه سازی ساشا ارتباطات زیادی با خیاطان لیف سازان پارچه فروشان و غیره داشت. او همیشه برای کار توده ای جان می داد اعتصاب به راه می انداخت، استعداد زیادی در تشکیل و به راه انداختن تظاهرات های توده ای داشت و هر آنچه که از دستش بر می آمد انجام داد تا مرا هم به راه اعتصاب و شورش بکشاند. همان طور که فتودور مدرسه ی دامپزشکی اس را از یاد برده بود ساشا هم از دبیرستان صرفنظر نمود و بر سر این مسئله میانه اش هم با مسئولین دبیرستان وهم با خویشاوندانش که با آنان زندگی می کرد به هم خورد.

عجیب است که ساشای یهودی به سمت کارگران روسی کشش داشت. درست همان گونه که فتودور کاملاً روسی به کارگران یهودی نمایل داشت. ساشا همواره آرزو داشت که از ورشو فرار کند و به مناطق واقعی روسی برود جائی که این مسئله لعنتی و نفرین شده ملی وجود نداشت و

<b>حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان</b>	
نام بانک در سوئد	Nordea
نام دارنده حساب	Jens-Hugo Nyberg
account number: 155 69 28-8 SEK	
IBAN: SE41 9500 0099 6034 1556 9288	
BIC-Cod (SWIFT-adress): NDEASESS	

چنین اعترافاتی به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و بسیاری از آنان در همان شرایط سخت بازداشتگاه‌ها مورد انواع آزار و اذیت‌ها قرار گرفته و جان خود را در بدترین شرایط از دست داده‌اند.

روشن شدن ابعاد رفتار غیرانسانی در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها از آن جهت اهمیت دارد که بتوان جلوی چنین اعمالی را در آینده گرفت و یک نظارت دائمی از طرف نهادهای مردمی بر اعمال پلیس و نیروهای نظامی و امنیتی بوجود آورد و نهادهای سرکوب‌گر را متحل کرده وبه جای آن نهادی با موازین ومعیارهای انسانی جایگزین کرد.

از سوی دیگر در داد گاه‌های نمایشی که برای دستگیر شدگان برگزار شده بود، جنبش کارگری نیز از الطاف دادستان محروم نماند. دادستان با ماموریت سرکوب وخاموش کردن صدای کارگران و زحمتکشان، روحیه ضد کارگری خود را به نمایش گذاشته و بدون ارایه هیچ گونه مدرکی جنبش کارگری را در معرض اتهامات واهی قرار داده است . دراین کیفرخواست چنین آمده است:

« این جالب است که افرادی به دلایل مختلف از جمله عقب افتادگی دستمزد خود دست به اعتصاب می‌زنند اما حواسشان نیست که موسسات برانداز در آمریکا مانند NED، صندوق مالی و دموکراسی ….. به صورت آشکار به موسسات دیگر چندین میلیون دلار پول می دهند تا به سندیکاهای کارگری در ایران کمک شود.
»«تاکید از ماست)

در واقع بااین جملات دادستان سند محکومیت خود را امضاء می کند .دادستان نمی‌گوید هنگامی که تحت عنوان اجرای اصل ۴۴ و خصوصی سازی، در صدها کارخانه و محیط کار، کارگران ماه ها بی‌حقوق می‌مانند، اخراج می‌شوند و خانواده‌هایشان با تنگدستی و گرسنگی و محرومیت روبرو می شوند، چرا دادستانی برای شنیدن درخواست به حق کارگران وارد عمل نشده و چرا مسوولانی را بازخواست

نکرده است که این آلام غیرقانونی و غیراخلاقی را علیه کارگران شریف کشور بوجود آورده‌اند؟ چرا به جای دفاع از فریاد مظلومیت آنان و دادن فرصت اظهارنظر و اعتراض، ضرب و شتم، دستگیری، زندان ، اخراج آنان و گرسنگی خانواده‌هایشان را نظاره کرده است و اکنون نیز همه‌ی آنان را متهم می‌کند و درخواست حقوق قانونی و به حق کارگران را عامل همکاری با دشمن به حساب می آورد؟ اگر « داوری، داوری، داوری» در کار بود می‌پرسید: آقایان مسوولان قضایی که این چنین کیفرخواست صادر می‌کنید، می‌دانید فقر و محرومیت وگرسنگی و شرمساری در برابر خانواده یعنی چه ؟

همچنین ایشان معلوم نمی‌کنند که تقسیم و رد و بدل کردن پول بین نهادهای سرمایه‌داری و ضد کارگری خارجی چه ربطی به کارگران ایران دارد؟ (توجه به نقل قول متن اولین کیفرخواست در بالا)

اکنون مشخص می‌شود که اتهامات واهی به جنبش کارگری که از جانب بعضی محافل در سال گذشته مطرح شد، ریشه در کجا داشته است .

کانون مدافعان حقوق کارگر که به تجربه دریافته بود این اتهامات ریشه در نهادهای امنیتی وسرکوب دارد این مطلب را به دفعات عنوان کرد و اکنون نیز بار دیگر اعلام می‌کند که جنبش کارگری ومردم به پاخواسته ایران ، مطالبات مشروع وحق طلبانه‌ای دارند که مستقلانه آنها را بیان کرده وتنها به نیروی خود، آن را دنبال می‌کنند.

کارگران وزحمتکشان ومردم تحت ستم کتک می‌خورند، شکنجه‌های غیرانسانی را تحمل می‌کنند، کشته‌ها می‌دهند، اما از حرکت مستقلانه و مطالبات به حق خود دست برنمی‌دارند. مقاومت در برابر این خواسته‌ها جزگسترش ابعاد اعتراضات، رسوایی بیشتر وشکست مفتضحانه برای مقاومت‌کنندگان چیزی در برنخواهد داشت.

۲۸مرداد ۸۸

بودند که برای کارگاه بزرگ دوزندگی کار می کردند. متشکل کننده ی این گروه خیاط نبود بلکه یک کاغذ چسبان به نام گریشا زارف بود که با گروه ما ارتباط داشت و اغلب به غذا خوریمان می آمد. گریشا نقش بسیار فعالی در متشکل کردن محفل ها که نطفه های اتحادیه ها بودند داشت. این اجتماعات از کارگران حرفه ای تشکیل می شد. بودجه ها از کمک درصد معینی از مزد ناچیز اعضاء تهیه می شد و برای یاری کارگران در اعتصابات و همچنین کمک به رفقای دستگیر و تبعید شده و حتی برای خرید نرشیات به کار می رفت.

برعکس محفل زنان محفل خیاطان به آرامی به پیش نمی رفت. در هر دو محفل رساله ی کار و سرمایه ی اسویدرسکی را مطالعه می کردیم. ولی خیاطان اصرار داشتند که بحث را به مسائل تخیلی بکشند. هر چه سعی کردم نتوانستم آنها را و به خصوص یکی از آنها را به نام زالمن که در هر فرصتی می خواست بحث را (ریشه ی همه چیز) به خدا خلقت جهان و غیره بکشاند ، به روی مسائل واقعی متمرکز کنم. زالمن حتی یک مقاله ی فلسفی درباره ی چهار عنصر که به وسیله ی این عناصر مثلا جهان آفریده شده بود نوشت. زالمن با بحث عناصرش زجرم می داد. حتی خارج از محفل هم هر روز یکشنبه به خانه ام می آمد تا نظر فلسفی خود را برایم شرح دهد و راحتم نمی گذاشت.

در این زمان با خواهرم استاوسکایا که به ورشو آمده بود زندگی می کردم. ما قرار گذاشتیم که نوبتی به نطق های زالمن گوش کنیم. من یک قسمت آن را گوش می کردم و او باقیمانده را. هیچ کدام حوصله ی شنیدن تمامی حرف های بی ربط او را نداشتیم، ولی از یک طرف هم نمی خواستیم او را برنجانیم. از آن جائی که تمایلی به مطالعات فلسفی نداشتیم و معلوماتم در این زمینه کم بود کار در این محفلم برایم کاملا مشکل شد در اولین فرصت از این محفل دست کشیدم.

رشد عظیم جنبش توده ای کارگران در سالهای نود که به وضوح در اعتصاب معروف سنت پترزبورگ در تابستان خود را نشان داده بود به سوسیال دموکرات های روسیه لزوم تبدیل فوری کار محفلی به کار وسیع توده ای را به روشنی نشان داد.

شرایطی که ما تحت آن در ورشو فعالیت می کردیم سؤال بسیار مهم دیگری را در پیش پای ما قرار داد: ترویج ما باید به کدام زبان باشد روسی یا یهودی؟ وقتی در بین تعداد محدودی کارگران یهودی کار می کردیم زبان روسی به کار می بردیم ولی هنگامی که کار در بین توده وسیع کارگران یهودی که اکثر آنها روسی نمی دانستند آغاز شد لازم بود که به زبان یهودی کارمان را پیش ببریم در موقعیت دشواری قرار گرفته بودیم. بسیاری از رفقای ما یهودی نبودند و بنابراین نمی توانستند به زبان یهودی صحبت کنند. من گرچه می توانستم به زبان یهودی قدری بخوانم و بنویسم ولی این به هیچ وجه برای پیشبرد اهدافمان کافی نبود. چندین لغت معمولی می دانستم ولی به هنگام رهبری محفل ها یا سخنرانی کاملا در می ماندم.

ادامه دارد ...

### گذشته چراغ راه آینده است

۲۵ آگوست

لوییس آنتونی لئون دو سن ژوست (Saint-just ) ( ۱۷۹۴–۱۷۶۷) یکی از قهرمانان انقلاب کبیر فرانسه و فرماندهان نظامی انقلاب در ۲۵ آگوست ۱۷۶۷ متولد شد . دوران کودکی سختی را گذراند و مدتی در رشته حقوق تحصیل کرد . پس از انقلاب نوشته ای انتقادی منتشر کرد که حاوی انتقادات شدیدی به سلطنت و کلیسای کاتولیک بود . در سال ۱۷۹۹. با ماکسیمیلین روبسپیر از رهبران جناح رادیکال انقلابیون ( ژاکوبینها) آشنا شد و شدیدا تحت تاثیر او قرار گرفت و تا آخر عمر او را رهبر فکری و سیاسی خود محسوب می کرد . با حمایت روبسپیر پستی در کنوانسیون ملی به او واگذار شد . نخستین سخنرانی خود را در جلسه محاکمه لویی شانزدهم در ۱۳ نوامبر ۱۷۹۲ ایراد کرد که برای نخستین بار توجه ها را به او معطوف نمود . وی در این جلسه گفت :

« در نظر من راه سومی باقی نمانده است . این مرد ( لویی شانزدهم) یا باید سلطنت کند و یا بمیرد! او ملتی آزاد را سرکوب کرد . او خود را به همگان به عنوان دشمن این ملت معرفی کرد . او از قوانین سوء استفاده

نمود. زمانی که او در این فکر است که برای حفظ خودش بر ملت غلبه کند ، باید بمیرد تا آسایش مردم تضمین شود . آیا او پیش از نبرد از سربازانش سان ننید ؟ آیا او به جای آنکه مانع تیراندازی آنان به مردم شود ، فرار را بر قرار ترجیح نداد ، ؟ او برای جلوگیری از درنده



خوبی سربازانش چه کرد ؟ ...»

پس از اخراج ژیروندنها ( جناح میانه رو انقلابیون که در مقابل جناح رادیکال انقلاب یعنی ژاکوبنها قرار داشتند ) از کنوانسیون ملی او در بهار ۱۷۹۳ به عضویت کمیته امنیت عمومی که بازوی اجرایی کنوانسیون بود انتخاب شد . در پاییز همان سال به منطقه خطرناک آلزاس ( در شرق فرانسه و در همسایگی آلمان کنونی ) جهت سرکشی به ارتش فرستاده شد . او موقعیت خود را به عنوان یک فرمانده فوق العاده قاطع تثبیت کرد . سپس بار دیگر به کنوانسیون بازگشت و در ۲۶ سالگی به عنوان رییس کنوانسیون و همین طور ریاست کلوب ژاکوبنها انتخاب شد . او کنوانسیون را متقاعد کرد که قوانین رادیکالی ( موسوم به Ventose Decrees) را تصویب کند که حکم به مصادره زمینهای ضد انقلابیون و توزیع آن در بین فقرا می داد . این قوانین رادیکالترین قوانین انقلاب فرانسه محسوب می شوند چرا که به نفع یک طبقه محدودیتهایی را بر طبقه دیگر تحمیل کرد و و بعدی اجتماعی و طبقاتی به انقلاب می بخشید .

او سپس به ماموریت نظامی دیگری به بلژیک فرستاده شد که مجددا با موفقیت همراه بود و در مقابله با اتریش به ارتش انقلابی فرانسه موقعیت بالاتری بخشید . او در احیای ارتش راین و موزل ( در غرب آلمان کنونی ) موفق شد و سپس رهبری ارتش شمال را به دست گرفت و باردیگر در سال ۱۷۹۴ بلژیک را به فرانسه بازگرداند . به یمن جسارت و قدرت فرماندهی نظامی و فداکاری وی و افرادی مانند او بود که فرانسه انقلابی توانست موجودیت خود را در مقابل هجوم نظامی دول مرتجع سلطنتی – فتودالی اروپای کهن حفظ کند .

او در مورد سیاست خارجی بر این عقیده بود که « تنها یک راه برای مقاومت در مقابل اروپای کهن وجود دارد : اینکه او را با فرشته نگهبان آزادی مصادف دهیم . » او به شکل دادن به ارتشی از بردگان اعتقاد نداشت بلکه مردان آزادی را می خواست که حاضرباشند جانشان را برای فرانسه آزاد و انقلابی فدا کنند . هم او بود که گفت : « کشتی انقلاب زمانی به ساحل خواهد رسید که بر شطی که از سیلاب خون سرخ شده باشد حرکت کند. » پس از غلبه ضد انقلاب در ماه ترمیدور ( بر مبنای تقویم انقلاب فرانسه) سال ۱۷۹۴ به اعدام محکوم شده و در ۲۸ جولای در سن ۲۷ سالگی به تیغه گیوتین سپرده شد.

آلبر کامو نویسنده مشهور فرانسوی در کتاب « شورشی » (۱۹۵۱) در عین ذکر انتقادات به زندگی و شخصیت سن ژوست با دید تحسین آمیز و همدلانه ای نگریسته است و او را به عنوان کسی معرفی می کند که « اندیشه های روسو را به صفحات تاریخ معرفی کرد . »

برای دریافت اطلاعات بیشتر در مورد این چهره انقلابی می توانید به این وب سایت مراجعه کنید :

به زبان انگلیسی : www.saint-just.net